

تفسیر سوره بقره جلسه ۲۱

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰) وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰئِكَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكَعِينَ (۴۳) أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴) وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (۴۵)

پس از داستان آدم خداوند به داستان بنی اسرائیل می‌پردازد و آن‌ها را به عهده‌ی که خدا از آنان گرفته، عهده‌ی که هم از توده بنی اسرائیل و هم علمای بنی اسرائیل گرفته شده که این آیات بیشتر [خطاب] به علمای بنی اسرائیل است «وَلَا تَكُونُوا أُولَٰئِكَ كَافِرٍ بِهِ»؛ کتمان نکنید و با چیز دیگر مشتبه نکنید.

سکوت بی‌جا از مصادیق کتمان

این‌ها دستوراتی است که به بنی اسرائیل داده می‌شود که بیاید ایمان بیاورید به معارفی که آمده و این معارف عین همان معارفی است که تا حالا داشته‌اید «وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ»؛ بیاید در حوزه بحث‌های ایمانی وارد بشوید با آنچه که در پیش خودتان بوده و این عهد خدا را کفران نکنید و با ثمن قلیلی که بهای دنیاست نفروشید، کتمان نکنید! لبس نکنید! کار را خراب نکنید! بگذارید به بقیه برسد. سر رشته در دست شماست. ولی این می‌شود اولین کافر و وقتی کسی چنانچه متوقع است جایی که باید حرف بزند، نزند و در جایی که متوقع است حرف نزند حرف بزند، این کتمان حق محسوب می‌شود؛ مثلاً در جایی که درباره پزشکی حرف بیخودی زده می‌شود، متوقع است که چند پزشکی که این‌جا هستند حرف بزنند و وقتی این‌ها در این‌جا حرف نمی‌زنند از مصادیق کتمان محسوب می‌شود. این‌ها مطلب‌ها را مشتبه می‌کنند. لزومی ندارد که کتمان حتماً به این معنا باشد که آمدند یک چیزهایی را پنهان کرده‌اند. البته پنهان کردن از مصادیق کتمان است، ولی برخی اوقات چیزی نگفتن از مصادیق کتمان است. طرف این‌جا باید یک چیزی بگوید و نمی‌گوید؛ لذا آدم‌ها فکر می‌کنند اصلاً چنین چیزی وجود ندارد! کسی یک توصیه پزشکی غلط

می‌کند و این پزشک حرف نمی‌زند و مردم می‌گویند: لابد این توصیه پزشکی درست است! لذا این که کسانی سر رشته انقلاب‌ها و ایمان‌ها ایستاده‌اند، این‌ها کسانی هستند که دارند چوب ایمان‌ها را دست به دست می‌کنند. نسل‌های ابتدایی انقلاب‌ها، علمایی که انقلاب‌ها و معارف را بهتر از همه می‌شناسند. امام دیده‌هایی که توقع است بهتر از همه بدانند، وقتی این‌ها درست مطلب را انتقال نمی‌دهند این خودش کتمان حق و کتمان معارف محسوب می‌شود و این‌ها می‌شوند «أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ»؛ یعنی اولویت پیدا می‌کنند در کفر.

قرآن در زمینه کتمان مطالبی گفته که آیات آن عرض شد. این آیات با هم پاس‌گاری دارند. ثنو و نزدیک به هم هستند. فضاهای نزدیک دارند. منعطف نسبت به هم هستند.

آیه دیگر در این باره سوره بقره آیه ۱۷۴ است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»؛ کسانی که ما انزل الله را کتمان می‌کنند و آن‌ها را به بهای اندکی می‌فروشند «أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ» که تعبیری مشابه این تعبیر در قرآن هست که به شدت از این سنگین‌تر است. «این‌ها چیزی در شکم خودشان نمی‌ریزند الا آتش»

در سوره نساء آیه ۱۰ گفته «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»؛ کسانی که مال یتیم را به ظلم می‌خورند (بارها گفته شده که اکل مطلق تصرفات است؛ مثلاً ممکن است کسی فرش یتیمی را غصب کند، به آن هم می‌گویند اکل مال ولی چون مُعْظَم تصرفات و تابلوترین تصرفات خوردن است، خود خوردن به عنوان شاخص است) «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»؛ این‌ها با مال یتیم فقط در شکم‌هایشان آتش می‌ریزند. «وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا»؛ این‌ها به زودی در آتش جهنم گداخته خواهند شد. امروز آتش را می‌بلعند و واقعیت آن آتش است و در فردا این آتش داخل آن‌ها را می‌گذارد.

نکته‌ای که در این آیه وجود دارد این است که فقط می‌گوید مال یتیم می‌خورد، دارد آتش می‌خورد. مال یتیم خوردن؛ یعنی آتش خوردن، ولی در این آیه نمی‌گوید که دارد آتش می‌خورد. در این آیه آتش خوردن حصر ندارد، در آیه ۱۰ سوره نساء دارد: وقتی مال یتیم می‌خورد دارد آتش می‌خورد و دیگر نمی‌گوید تمام تصرفاتش آتش می‌شود، ولی در آیه ۱۷۴ بقره دارد: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛

هیچ چیز مصرف نمی‌کند مگر آتش؛ یعنی این منحصرأً با آتش سروکار دارد. اینقدر این قضیه کتمان غلیظ است. این که کسی مسیره را کج کند!

گناه کردن یک بحث است که خدا از هزاران گناه به یک یا حسین می‌گذرد، ولی از کج کردن مسیر خدا نمی‌گذرد. کسانی که سر رشته‌ها دستشان است، کارها به دستشان است، فهم‌ها به دستشان است و دارند فهم‌های ملت را تحریک می‌کنند، چنانچه آن‌ها راه‌ها را کج کنند، راه یک امتی را کج می‌کنند! برای همین است که در بحث بدعت داریم: «من سنَّ سَنَةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا وَمَنْ سَنَّ سَنَةً سَيِّئَةً كَانَ لَهُ وَزْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا»؛ وقتی کسی راه را کج کند، هر کس در این راه برود بیفتد، تقصیر اوست. این جور است که این قدر مهم است. به عبارتی طائفه‌ای که به عنوان نخبگان اجتماعی قرار می‌گیرند، آدم‌ها چشم‌هایشان به دهن‌های این‌هاست و می‌گویند: لابد این‌ها می‌فهمند! لذا اگر این‌ها راه‌ها را کج نشان بدهند، حتی اگر این کسانی که اهل حکم هستند یک جاهایی چیزی نشان ندهند که به نظر مردم برسد که راه کج است...

میثاق تاریخی از تمام علمای هر دوران

برای همین می‌گوییم در آیات دقت کنید، ببینید کدام از این‌ها میثاق از بنی اسرائیل است و کدام میثاق از علمای بنی اسرائیل است. بسیاری از میثاق‌ها میثاق‌های علمای بنی اسرائیل است که این میثاق‌ها میثاق علمای ما هم هست. این میثاق‌ها میثاق‌های بنده نیست که شما بگویید فقط مال شما آخوندهاست بلکه آن کسانی که نخبگان محسوب می‌شوند و به آنان علمداران پرچم‌ها گفته می‌شود و این‌ها هستند که می‌فهمند. این‌ها هستند که حرف امام و معارف و انقلاب را می‌فهمند.

پس در سوره نساء داشت «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» (۱۰) و این‌جا دارد: «أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ» و در ادامه دارد: «وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ روز قیامت خدا با این‌ها حرف نمی‌زند؛ چون همان جور است که خدا با موسای کلیم حرف زد، در درجه پایین‌ترش خدا در روز قیامت با مؤمنین و بهشتی‌ها حرف می‌زند و با این‌ها اصلاً حرف نمی‌زند. «وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ و خدا این‌ها را پاک نمی‌کند. و در آیه بعد دارد: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى»؛ این‌ها وارد این معامله شدند و دارند گمراهی را با هدایت مبادله می‌کنند. «وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ»؛ چقدر این‌ها صبورند بر دوزخ! لذا اگر مؤمنی در

گناه کردن کارش به اتمام برسد، خیلی مترقب است که خدا او را ببخشد، نه کسانی را که راهها را کتمان می کنند و عوض می کنند.

نتیجه کتمان < کفر و ظلم و فسق

در سوره مبارکه مائده، انتهای آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ را نگاه بکنید، دارد:

«وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۴۴)

«وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۴۵)

«وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴۷)

این آیات چند نکته دارد:

- ۱- این که اساسا حکم کردن برای کسی است که در شأن حکم کردن باشد و گرنه به یک آدم عامی عادی که نمی شود گفت: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ!» حکم به ما انزل الله کار تراز بالای از جامعه است.
 - ۲- بعد هم نمی گوید: «من حَكَمَ بما انزل الله!»؛ کسانی که حکم بما انزل الله می کنند، بلکه کسانی که هیچ حکمی نمی کنند، در این جا هیچ نظری نمی دهد، اینها کافر و ظالم و فاسق اند، پس کتمان گاهی اوقات به حرف نزدن کسی است که باید حرف بزند در موقعی که باید حرف بزند.
- البته به برداشت های سیاسی کاری ندارم و این که چه باید کرد با این جور آدمها! بالاخره اینها را نمی شود طرد کرد، بالاخره اینها یاران امام هستند. رئیس اوقاف قم می آید پیش امام جواد علیه السلام و می گوید: آقا ما این مال های اوقافی را با اجازه تان خوردیم، شما حلال کنید! امام جواد یک مدتی سرشان را پایین می اندازند و می گویند: برو حلال! بعد که می رود به اصحاب دور و برشان می گویند: حلال نکنم چه کار کنم؟! یاران ما همینها هستند! حالا این که چه باید کرد، نکته ی بعدی است. ولی قضاوتی که خدا برای ساکت ها عنوان می کند، کسانی که در موقعی که باید حرف بزنند، حرف نمی زنند. در موقعی که امور مشتبه می شود، شما که می دانید! شما که می دانید چرا حرف نمی زنید!
- لذا بعضی که رفته بودند پیش حضرت آقا تا شفاعت بعضی را بکنند، آقا فرمودند: «من که مشکل شخصی با فلانی ندارم! من در قضیه انتخابات به آن آقا پیغام دادم که شما که می دانید باید این جا حرف

بزنید و این بنده خدا حرف نزد و به اعتقاد من ایشان باغی است.»؛ یعنی اهل باغی است. این آدم باید آن موقع حرف بزند! کسی که در جاهایی که انقلاب، نظام اسلامی و معارف احتیاج به حرف زدن دارد و حرف نزند، البته بعد از این که خودش می‌داند و نمی‌گوید، خودش راه‌ها را کج می‌کند و این می‌شود کتمان!

«وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ»؛ یعنی کسانی که حکم نمی‌کنند. نمی‌گوید حکم می‌کنند به یک چیز بد. باید حکم بکند ولی نمی‌کند. باید حرف بزند ولی حرف نمی‌زند. لذا نمی‌توانید بگویید: من که حرف نمی‌زنم! اتفاقاً مشکل همین است که شما دقیقاً همین جا که باید حرف بزنی، حرف نمی‌زنی! این جاست که باید گفته بشود و علم خودش را بیرون بریزد من باب آن چه که خدا گفته: «الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (احزاب: ۳۹)؛ کسانی که تبلیغ رسالات الله می‌کنند، باید از خدا بترسند و از غیر خدا نترسند. هر که هر چه می‌خواهد بگوید!

در بحث میثاق‌ها گفتیم، بحث تبیین میثاق‌ها مال کسی است که در رتبه تبیین است؛ مثلاً خود پیغمبر. پیغمبر آمده که «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴)؛ «ما نزل الیهم» یک چیز است و تبیین آن، کار رده‌ی پیامبران است، برای همین من نه می‌گویم پیغمبر و نه می‌گویم آخوندها، بلکه می‌گویم نخبگان. ممکن است در جایی مصداق آن صدا و سیما باشد.

فقر < کفر

خیلی از عبارت‌هایی که در ویژگی‌های والی داریم، این عبارت‌ها متوجه سیستم حکومتی است و متوجه توده مردم نیست. متوجه خود شخص والی هم به صورت خاص نیست که بگوییم والی و بقیه نه! این هم نیست! بلکه متوجه والی و سیستم دور و برش است؛ مثلاً جزء خاصیت‌های والی در روایت پیغمبر هست که وقتی از حج برمی‌گردند، خواستند خبر رحلت خودشان را در مدینه بدهند در زمانی که هنوز مریض هم نیستند، راوی هم می‌گوید: پیامبر سالم بودند، همه را جمع می‌کنند و می‌گویند: من به والی بعد از خودم می‌گویم که این کارها را بکند و یکی از کارهایی که می‌گویند این است که «وَلَمْ يُفْقِرْهُمْ فَيُكْفِرْهُمْ»؛ والی مردم را فقیر نکند و الا آن‌ها را به سمت کفر سوق می‌دهد و مردم را بی‌اعتقاد می‌کند. والی باید دنبال

ثروتمند کردن مردم باشد و این به معنای این نیست که این خطاب فقط به شخص ولی است، بلکه این امر متوجه سیستم حاکمیت است.

کسانی که رشته مردم به دست آنهاست!

به همین مناسبت، باید نگاه بکنیم که وقتی دارد وظیفه تبیین را برای علمای بنی اسرائیل می‌داند، با رعایت خصوصیات، ممکن است امروز بگویید یکی از مصادیق حاکمیت صدا و سیما و یک بخش آن روزنامه‌ها، نخبگان و علما هستند. کسانی که می‌فهمند، می‌دانند، منویات را می‌شناسند. نزدیک هستند. یک عده دورتر هستند. قرآن در فتنه «افک» می‌گوید: «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» (نور: ۱۱)؛ کسانی که عمده داستان‌ها دست این‌هاست؛ مثلاً در کل میخ نوک آن است که می‌زند و می‌شکافد، بقیه بدنه میخ که این کار را نمی‌کند، بلکه در مسیری که نوک میخ دارد می‌شکافد و تو می‌رود، حرکت می‌کند و البته خیلی هم کار می‌کند. یک عده هستند که سر میخ هستند که نقطه را می‌زنند و علامت‌ها را مشخص می‌کنند که وقتی می‌خواهی چکش را بزنی میخ تا آخر در همان جهتی که سر میخ باز کرده، می‌رود.

واقعا مردم مهم هستند، ولی خیلی وقت‌ها می‌بینی همین سایت‌ها و روزنامه‌ها و علما و انقلابی‌های تراز یک دارند این نقطه‌ها را تولید می‌کنند که مردم این مسیر را می‌روند. این که داریم: «الناس علی دین ملوکهم» کلاً این جووری است؛ یعنی ملوک و علما و نخبگان طبقات مؤثرند که وقتی یک مسیری را باز می‌کنند، مردم در همان مسیر حرکت می‌کنند. این خاصیت «الناس علی دین ملوکهم» است. ممکن است شما بگویید این آیه «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ» به رتبه‌های بسیار پایین‌تر هم می‌خورد، ولی آیه می‌گوید دیگر کسی اگر این‌جا حکم نکرد کافر است! این یک فسق است! این یک ظلم است! نه این که «من حکم بما انزل الله» بلکه «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ این که ایشان این‌جا حرف نمی‌زنند، دیگر در حد کفر است! لذا آقا به آن نفر پیغام دادند که «شما که می‌دانی چرا نمی‌گویی! و لذا ایشان باغی است» واقعا سکوت بی‌جای یک عالم موجب کفر او می‌شود؛ چون اصلی‌ترین معارف را نمی‌گوید. آن هندسه را نمی‌گوید.

الان فکر می‌کنید تحریف خط امام یعنی چه؟ مگر می‌شود با این همه نشر صحیفه امام، حرف امام را تحریف کرد؟ کافی است همین نخبگانی که دارند حرف می‌زنند، یکسری تأکیده‌های امام، و آن هندسه فکر

امام را نگویند! یکسری از آن‌ها را بگویند و یکسری از آن را نگویند، این می‌شود تحریف و اگر کسی این جوری بکند واقعاً کافر به انقلاب است. حالا با این کافر که اسمش را در بدنه گفتمانی قرآن از آنان به عنوان منافقین یاد می‌کند، چه باید کرد؟ این یک بحث دیگری است. ممکن است پیغمبر در مقام گوش مطلق باشد! «وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلُّ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ» (توبه: ۶۱)؛ ممکن است این‌ها فکر نکنند که پیغمبر دارد همه حرف‌های آن‌ها را قبول می‌کند و به قول شمشیربازها «پیست» می‌دهد تا این‌ها جلوتر بیایند. حالا پیغمبر چه کار می‌خواهد بکند، آن می‌شود وظیفه پیغمبر و نوع تاکتیک‌های پیغمبر که چه مدلی می‌خواهد رفتار کند ولی این را که آیه می‌گوید، حکم اعتقادی این آدم‌هاست. «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، هُمُ الظَّالِمُونَ، هُمُ الْفَاسِقُونَ» پس این‌ها باید در مظان این حکم باشند؛ مثلاً در آیه ۷۷ سوره مبارکه آل عمران دارد: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا». این آیات را با هم ثنوی کنید تا مفاهیمی از آن در بیاید؛ چون این‌ها شبیه آیات منعطف به هم (مثنایی) هستند.

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا» معلوم است که این‌ها معاهدات و عهدهای تبیینی را زیر پا گذاشته‌اند، «أُولَئِكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»، این‌ها هیچ بهره‌ای در آخرت ندارند، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ خدا با این‌ها حرف نمی‌زند «وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ خدا در روز قیامت به این‌ها نظر نمی‌کند و در آیه بعد دارد: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ»؛ بعضی از این‌ها

هستند که یک جوری زبان می‌گردانند!

این کار کار چه کسانی می‌تواند باشد؟ کار توده مردم؟ یا «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» (بقره: ۷۹) کار چه کسانی می‌تواند باشد؟ این کار علمای بنی اسرائیل است. کار کسانی است که تئوری می‌دهند، نه کار مردم و این‌ها که «يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ»؛ یک جوری زبانشان را می‌پیچانند که شما فکر می‌کنی این‌ها از آیات و روایات است! یک کاری می‌کنند که شما فکر می‌کنی این‌ها جزء معارف است!

این زبان پیچاندن را به یک مصداق خیلی سطحی نبرید که مثلا «حطه» را «حنطه» گفته‌اند، بلکه یک نوع زبان‌بازی است. در روزنامه‌های امروز زبان‌بازی‌هایشان یک جور خاصی است؛ مثلا دو جمله را جوری در کنار هم می‌گذارند که یک جور بیاید. دو جمله امام، و دو جمله آقا را و دو جمله از معارف و دو داستان از صدر اسلام را به گونه‌ای کنار هم می‌گذارند و یک جور دیگری فهمیده می‌شود، در صورتی که این مدل آن‌ها جزء معارف ما نیست و چقدر زیاد این اتفاق‌ها می‌افتد! که «لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ» و بعد می‌گویند «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»؛ این معارف از جانب خداست و حال آن که نیست. «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ و دروغ می‌بندند بر خدا.

تئوری‌سازی، گام سوم شیطان

در جلسه یاد خدا عرض کرده‌ایم که گام سوم شیطان، گام تئوری‌سازی است. «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۶۹)؛ گاهی می‌گوید: برو کار خیلی بد بکن! یک موقع نمی‌گوید برو کار بد بکن، بلکه جوری زبان‌بازی می‌کند و شیطنت‌هایی ایجاد می‌کند که راه‌ها جور دیگری به نظر می‌آید! «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ»؛ و این‌ها را هم به خدا می‌بندد؛ یعنی می‌گوید این‌ها جزء راه‌های الهی است و به عنوان این که راه الهی می‌روید، [تلقی می‌شود] و این گام‌ها واقعا برگشت‌ناپذیر است. شیطان در قدم‌های نهایی این کار را می‌کند. و این کار از جنس کار علماست؛ یعنی شیطان تخم چنین چیزی را در دامن یک عالمی و یک نخبه‌ای می‌گذارد. به قول امیرالمؤمنین: «وَدَبٌّ وَ دَرَجٌ»؛ شیطان در دامن بعضی تخم‌ریزی می‌کند. نخبگان و کسانی که دارای قلم و بیان هستند، می‌بینید از جایی چه چیزهایی در می‌آورند و شما فکر می‌کنی درست است! برای همین کتمان و لبس و پوشش حق به باطل جالب است که آیه می‌گوید «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» (بقره: ۴۲)؛ چون گاهی روی باطل پوششی از حق می‌کشید و گاهی روی یک حقی پوشش باطل می‌کشید؛ یعنی چهره حق را مشوه می‌کنی! و این می‌شود لبس حق به باطل که طرف وقتی حق را می‌بیند آن را شبیه باطل می‌بیند! ما یک چیزهایی داریم که شبیه چیزهایی است؛ مثلا ما در روایات داریم که برخی چیزهایی که به آن تفکرات می‌گوییم، درواقع سناریوهایی است برای این که حال یک نفر را بگیریم و می‌گویند: این عقل نیست.

«قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ» از امام صادق پرسیدند عقل چیست؟ گفتند «قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ» چیزی که با آن خدا پرستیده می شود و با آن بهشت به دست می آید. «قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ»؛ گفتیم: آن چیزی که معاویه داشت چه بود؟ «فَقَالَ تِلْكَ النَّكَرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ»؛ گفت: آن شیطنت بود. «وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِالْعَقْلِ»؛ این شبیه به عقل بود و عقل نبود.

رابطه تبلیغ و مکر شیطان

کلا یک سناریوهایی ما می چینیم برای این که می خواهیم یک نفر را زمین بزنیم و این ها عمل می کند. اول پروند درست می کنیم، بعد شایعات درست می کنیم. من به طلبه هایمان می گویم: این راه را از یک جایی ببندید! می پرسند: از کجا؟ می گویم: از بحث تبلیغ! گاهی در فنون تبلیغ یک چیزهایی به ما یاد می دهند که سناریونویسی است؛ مثلاً شما اول این آیه را می خوانید و بعد این آیه و بعد این مثال را می زنید و بعد این بیت شعر را؛ یعنی انگار نمی خواهیم با مردم حرف بزنیم و فقط می خواهیم یک سناریو را پیاده کنیم؛ یعنی ظاهراً حرف نمی خواهی بزنی! یک سناریو داری که در آن جای بغض کردن هم معلوم می شود. به نظر می آید در این موارد خیلی کار خوبی داری می کنی! ولی حواست باشد که نکند می خواهی مردم را با این کارهایت فریب بدهی؟! بعضی از من فنون تبلیغ سؤال می کنند، من می گویم: من نمی فهمم، این چیزی که من می فهمم این است که اگر حرف داری برو بزنی! همین حرف خودت را بزنی و از این فنون استفاده نکن!

یک موقع من به آقا گفتم: من را مشهد دعوت کرده ام که مناجات بخوانم و آقا گفتند: برو پای بلندگو برای خودت مناجات بخوان! بگو می خواهم مناجات بخوانم بلندبلند برای خودم! آدم باید برای خودش یک کاری را بکند، نه این که برای ملت سناریونویسی کند. که در این صورت تبدیل می شود به آدم مکار! یعنی مکر کردن را یاد می گیرد. گاهی هم مرز حق و باطل آن مخلوط می شود؛ لذا اگر حرفی داری بزنی و سعی نکن مرتب از این تکنیک ها استفاده کنی و حيله گری بکنی و این ها عقل نیست، «شبيهة بالعقل» است.

پس عده ای هستند که کار به دست این هاست و این ها علما و نخبگان و اصحاب رسانه هستند که تبیین ها دست این هاست. خدا کرور کرور از مردم را از جهنم نجات می دهد، ولی این ها را در جهنم نگه می دارد؛ یعنی هزاران هزار گناه از مردم بخشیده می شود، ولی یک گناه کج کردن مسیرها بخشیده نمی شود.

آیه ۷۵ سوره بقره در این زمینه می‌گوید: این‌ها پس از فهم و شناخت تحریف می‌کنند «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ؟» آیا امید دارید که این اهل کتاب به دین شما ایمان بیاورند «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ»؛ فریقی از این‌ها و نقش این فریق چیست؟ آیه می‌گوید: وقتی این فریق ایمان نمی‌آورند، شما طمع نکن که اهل کتاب ایمان بیاورند! در حالی که فرقه‌ای از این‌ها هستند که «يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا»؛ کلام الله را می‌شنوند و وقتی می‌فهمند، تحریف می‌کند «وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ دانسته این کار را می‌کند. و وقتی فریق این کار را می‌کند، از توده مردم توقع نداشته باش و طمع نکن این‌ها ایمان بیاورند. چرا ایمان نمی‌آورند؟ گیر چه هستند؟ فریق نمی‌گذارد این‌ها ایمان بیاورند. آن‌جا هم دارد که این‌ها ایمان نمی‌آورند! چرا؟ «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ» (آل عمران: ۷۸)؛ یک عده‌ای این کارها را کرده‌اند.

پس هر که در نقطه برتری ایستاد باید حواسش را به جد جمع کند. این جا جاهایی نیست که آدم بگوید من مرجع شدم که شدم ولی می‌خواهم کارهای خودم را بکنم! بروم دنبال درس و بحث خودم! اصلاً «کارهای خودم» نداریم. این چیزها معنا ندارد! یا این که بگوید: من اصلاً این‌جا موضع‌گیری نمی‌کنم! این‌جا جاهایی است که خدا واقعا حساب می‌کشد.

سکوت در برابر ظلم مظلوم از مصادیق کتمان

آیه ۲۸۳ بقره ریشه کتمان را می‌گوید: «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا»؛ اگر در سفر بودید و کاتبی نبود که ثبت سند بکند «فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ»؛ وثیقه دریافت شده جای آن را می‌گیرد «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا»؛ اگر یکدیگر را امین دانستید «فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»؛ او باید امانتش را ادا بکند. (امانت در قرآن یک فرهنگی دارد. این که دارد «ان تودوا الامانات الی اهلها»؛ امانات را به اهلش بدهید، یکی از مهم‌ترین اماناتی که باید به دست اهلش داده شود، امانت ولایت و حاکمیت است.) بعد به شاهدان می‌گوید: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ»؛ شهادت را کتمان نکنید. این‌جا کتمان به نگفتن است؛ یعنی جایی که طرف باید شهادت بدهد شهادت نمی‌دهد. نه این که برود یک چیز دیگری شهادت بدهد، بلکه اصلاً شهادت نمی‌دهد. گاهی دارد به یک مظلومی ظلم می‌شود، می‌گوید: برای چه باید دفاع از مظلوم بکنم؟!!

کسی گفته بود: این آقای بی سواد تا لمعه خوانده و عمامه گذاشته! من رفتم رئیس قوه قضائیه را گیر آوردم گفتم: این چه حرفی است که شما می‌زنید؟! من شاهد بودم که او این درس‌ها را خوانده. باید به خدا پناه برد وقتی مظلومی جلوی چشم آدم باشد! در دعای صحیفه هست که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظَلِمَ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْهُ»؛ خدایا من عذر می‌خواهم از این که مظلومی حقیقتاً جلوی من ضایع بشود و من همین جووری بایستم نگاه نکنم و یاری نکنم! ما فکر می‌کنیم ما فقط ظالم نباید باشیم، ولی امام سجاد می‌گوید خدایا من از یاری نکردن مظلوم عذر می‌خواهم. برای چه؟ با این توجیه که نکند به ما یک چیزی بگویند؟! نکند خودمان یک چیزی بشویم! در صورتی که اگر آدم وجدانی داشته باشد باید از خدا عذرخواهی بکند. وقتی آدم می‌رود در روستاهای آبادان، بوی گند گاز خفه‌مان می‌کند، بعد همان روستا گاز ندارد! گاز را از آن جا لوله‌کشی می‌کنند به تهران. بوی گندش را او می‌خورد و استفاده‌اش را من می‌برم! اگر من نه مسلمان باشم و نه مسیحی، گبر هم که باشم، یک وجدان بیدار نمی‌تواند این را قبول بکند که من دارم می‌بینم که گاز را از زیر پای او می‌کشند ولی من کمک نمی‌کنم! «مَظْلُومٍ ظَلِمَ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْهُ»، در صورتی که باید بروم ببینم کجا می‌توانم دادش را بستانم؟! کجا کمک بدهم؟!

این که انسان چیزی نگوید، شهادتی باید بدهد و ندهد، باید حرفی بزند و نزند. حالا که تریبون دستت هست حرف بزن! بگو این اشتباه است! دنبال کن آن قدری که می‌توانی! و بعد می‌گوید: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ»؛ نمی‌گویند شهادت دروغ نده، بلکه اگر در یک قضیه مالی تو شاهد بودی، نمی‌توانی بگویی من دادگاه نمی‌آیم! «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»؛ می‌دانی چرا شهادت نمی‌دهد؟ چون قلبش گنهکار شده. قلبش از سلامت افتاده. همان قلبی که با همان می‌تواند قرآن را جذب کند که دارد «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق: ۳۷)؛ قرآن مال صاحب‌دل است، کسی که قلبش سالم باشد، قرآن را جذب می‌کند و گرنه قلب مریض که قرآن را جذب نمی‌کند. طرف باید بفهمد در کجا باید شهادت بدهد و کجا باید حرف بزند. در جایی که باید حرف بزند حرف نمی‌زند!

خیلی وقت‌ها مشکل ما کتمان است. یک کسی باید شهادت بدهد، حکم کند و نمی‌کند؛ برای همین است که آقا گفته‌اند: من از بیان حقائق خسته نمی‌شوم! من باید بگویم ولی یک عده خسته می‌شوند، یک

عده نمی‌گویند، یک عده عافیت‌طلبی می‌کنند. آن موقعی که همه خط امام داشت به باد می‌رفت، چرا بیت حضرت امام یک کلمه نمی‌گفت؟! دریغ از یک کلمه! این‌ها با این حدیث سکوتشان را توجیه کردند که «**كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنَ اللَّبُونِ**»؛ این لبون شتری است که وارد سه سالگی می‌شود که نه شیر دارد برای دوشیدن و نه پشت دارد برای سواری دادن. در صورتی که آقا این حدیث را توضیح دادند که همین سکوت دارد فتنه جدید درست می‌کند.

«**وَمَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ**»؛ کسی که کتمان شهادت می‌کند به خاطر قلب بیمار اوست. برگردد ببیند چه کار کرده که قلبش بیمار و قسی شده؟!

آیات تصریح دارد که قلب قسی به معنی قلبی نیست که گریه نمی‌کند! بلکه کسی که تحریف می‌کند قلب قسی دارد. ممکن است کسی تحریف و کتمان بکند و گریه هم بکند. آیه داریم که «**قُلُوبُهُمْ قَاسِيَةٌ يُخْرِقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ**» (مانده: ۱۳)؛ جزء اولین خاصیت‌های قلب قسی این نیست که گریه نمی‌کند، بلکه اولین خاصیتش این است که کلام را از موضع خودش تحریف می‌کند. قلب بیمار قلبی است که شهادت نمی‌دهد، حرف نمی‌زند.

پس آیه ۴۱ بنی اسرائیل را به ایمان و اصول دعوت می‌کند و در آیه ۴۳ دعوت می‌کند به فروع؛ یعنی دعوت به تشکیلات حکومت اسلامی؛ پس باید این‌ها هم به اصول معتقد بشوند و هم به فروع؛ یعنی هم مکلف به اصول و باورها هستند و از باورها هم باید عمل بجوشد. این جور نیست که کسی چیزی را باور بکند و بعد عمل نکند! این که گفته‌اند دین فقط به استعمال تکمیل می‌شود؛ یعنی دین وقتی تکمیل می‌شود که شما آن چیزی را که می‌دانی به کار ببندی و از کوزه همان برون تراود که در اوست. اگر در مجموعه اعتقادات یک نفر یک چیزی باشد، رسماً باید خودش را در قالب عمل نشان دهد؛ برای همین مکلف به اصول، مکلف به فروع هم هست.

در ذیل آیه «**وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا**» (فرقان: ۶۳)؛ اولین خاصیت عباد الرحمن این است که روی زمین خیلی آرام راه می‌روند، روایتی ذیل همین آیه هست که امام صادق می‌گوید: توی حال و هوای خودش راه می‌رود، نه با تبختر و تکبر!

در مسئله اعتقادی و عملی هم همین طور است. هم به اعتقادات و هم به فروع مکلفانند. و این آیه چه کسانی را مخاطب قرار می‌دهد؟ اول یک تودهنی به علمای بنی اسرائیل می‌زند و بعد این که درست است که می‌گوید «یا بنی اسرائیل»، ولی مخاطب خودش را علما قرار می‌دهد، همین کسانی که سر رشته به دست آن‌هاست و آن‌ها را مکلف به ایمان می‌کند و این که نپوشانند و کتمان نکنند و بگذارند حق راه بیفتد و بعد هم می‌گوید پس از ایمان وارد جریان حکومت بشوید و بیاید آن شاخص‌های اصلی و هندسه اصلی دین را اجرایی کنید و گفته‌اند آیه «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ» (بقره: ۴۳) نظیر آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاٰكِعُونَ» (مائده: ۵۵) که رکوع با رکوع کنندگان خودش یک فرهنگ مفهومی دارد که با آن، مهم‌ترین شاخص‌های حاکمیت اسلامی را می‌گوید و اگر بخواهیم روی شاخص‌های حکومت اسلامی بحث بکنیم، یکی از مهم‌ترین جاها همین آیه است که ظاهراً به نظر نمی‌آید که باید روی این آیه بحث بشود! ولی در این نقطه بحث در باب حکومت دینی زیاد است.

تادب قرآن

(سؤال) ج: یک برداشت‌های تئوریک این جا وجود دارد که باید همه آیات را گذاشت و دید که جایگاه انبیاء و مخلصین کجاست؟ آیا شیطان دسترسی دارد یا نه؟ این یک بحث تأدبی قرآن است. این نکته مهم است که بحث‌های تأدبی قرآن را باید با بحث‌های معارفی ناب قرآنی بحث شود؛ مثلاً خدا در مورد بهشت می‌گوید: آن جا حورالعین هستند و ما همین را راجع به غلمان هم داریم و از عبارات‌های «ولهم ما یشتهون» همین‌ها برمی‌آید اما آیا دیدید قرآن این‌گونه بگوید؟! چون این نحوه گفتار انسان را بی‌حیا می‌کند که مثلاً یک زن با یک عالمه غلمان در بهشت! لذا تادب قرآن در این جا یک جور دیگر است؛ یعنی وقتی در مدل بیان می‌خواهد تادب کند، این را می‌گوید، ولی آن را نمی‌گوید!

گاهی انتقادی که به عرفا هست این است که می‌گویند: شما تادب شریعت را حفظ نمی‌کنید! مثلاً در عرفان نظری این جمله را می‌بینید که ما غذای خداییم و خدا غذای ماست؛ ما خدا را خوردیم و خدا ما را خورده است! بعد توضیحی داده می‌شود که شما حیرت می‌کنید که این‌ها عجب چیزی گفته‌اند! چون که غذا چنین خاصیتی دارد که اولاً عین مُغتذی می‌شود؛ عین بدن می‌شود. آن غذایی که در معده هست که

غذا نیست، ولی وقتی حل در بدن می‌شود، و عین بدن می‌شود، اسمش غذا می‌شود و موجب شکوفایی مغتذی هم می‌شود. حالا ما خدا را خوردیم یعنی چه؟ بعد از توضیحات مفصلی که عرفا می‌دهند، شما کیف می‌کنی که این‌ها چه اصطلاحی درآوردند! ولی می‌بینی با ظاهر شریعت نمی‌خواند؛ چون داریم «وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ» (انعام: ۱۴)؛ خدا طعام می‌دهد، ولی طعام کسی نیست. این تأدب شریعت است. ولی اگر این بیان را غلیظ بکنند، مردم نسبت به خدا بی‌حیا می‌شوند و سر سفره می‌گویند: آقا بیا خدا را بخوریم! اصلاً همه چیز به هم می‌ریزد! مسائل حاق قرآنی را باید با نوع تأدب‌های شریعت تفاوت گذاشت؛ مثلاً اگر معارف را بریزیم روی دایره و بحث بکنیم، مقاماتی برای انبیاء تثبیت می‌شود که ملائکه باید بیایند تلمذ کنند کما این‌که کرده‌اند؛ چون مقام انبیاء بالاتر از این حرف‌هاست و از آن مقام روزی می‌خورند. در زیارت جامعه دارم «مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُم»؛ کسی که قصد خدا بکند، اگر رویش را بخواهد برگرداند باید به سمت امام رضا برگرداند. «وَمَنْ وَجَّهَ قَبْلَ عَنكُم»؛ اگر کسی وحدانیت داشته باشد امام رضا از او قبول می‌کند؛ یعنی اگر بخواهد همین جوهری پیش خدا برود، امام رضا از او قبول می‌کند و می‌گوید: همین جوهری من دستت را می‌گیرم و پیش خدا می‌برم؛ یعنی کسی بدون امام رضا و امام حسین نمی‌تواند پیش خدا برود. اصلاً معنی ندارد! اگر هم فکر کند که خودش دارد پیش خدا می‌رود، در واقع امام دستش را گرفته و دارد پیش خدا می‌برد؛ منتها این مدل تأدبی قرآن در روایات هم آمده که قرآن هفوات و لغزش‌های انبیاء را نقل کرده و شاید آن لغزش در عالم خیال نبی اتفاق افتاده باشد، ولی آنقدر دوربین را روی آن زوم کرده و چپ و راست گفته تا بین خدا و انبیاء مردم دچار شرک نشوند؛ لذا اگر زیارت جامعه الله اکبرهای ابتدای دعا را نداشت، همین می‌شد! اول دعا سی بار الله اکبر دارد و باز سی بار دیگر الله اکبر دارد و باز جلوتر سی بار دیگر الله اکبر دارد؛ یعنی نمی‌گوید: کلا صدبار تکبیر بگو؛ یعنی مرتب بگو الله اکبر و بعد این مقامات ائمه را بگو و آخرش هم بگو «سلم تسليماً كثيراً حسبنا الله و نعم الوكيل» و معمولاً دعاها این‌گونه تمام می‌شود؛ یعنی نکند گرفتار شرک بشوی! پس دوربین خدا روی انبیاء برای رعایت تأدب قضیه است و لذا هیچ‌کس جای این‌ها را با خدا اشتباه نمی‌کند و این لطافت شریعت و قرآن است؛ لذا بعضی که علی‌اللهی می‌شوند به این دلیل است که عارف و زاهد و همه دنیا در برابر عظمت علی لنگ انداخته؛ چون وقتی آدم زندگی امیرالمؤمنین را می‌خواند،

می‌گوید: واقعا این که بوده؟! این که حضرت در آن واحد در چند جا بوده! یا جوری نماز می‌خوانده که مردم فکر می‌کردند حضرت مرد! به حضرت زهرا می‌گویند: حضرت می‌گویند: این کار هر شب علی است؛ یعنی این جوری نماز می‌خواند! آن جوری می‌جنگید! واقعا دیدن حضرت علی به تنهایی آدم را به سمت شرک می‌برد. برای این که این اتفاق نیفتد، قرآن یک جوری بیان کرده که شما اصلا جایگاه این‌ها را با خدا قاطی نمی‌کنی.

حالا ممکن است جزء پیامدهایش این باشد که آن ولی‌ای که ولی جامعه را تثبیت می‌کند، می‌خواهد این ذهنیت را بدهد که «ولی جامعه» معصوم نیست؛ یعنی نتیجه‌اش در ذهن و دل طرف این بشود که ممکن است «ولی جامعه» «ولی الهی» باشد ولی معصوم نباشد. به لحاظ گفتمانی این را به ذهن می‌آورد. ولی اگر این گفتمان را کنار بگذاریم، «ولی» معصوم است.

تفاوت ولی معصوم و غیر معصوم

پس فرق است بین طهارت مائیه و طهارت ترابیه که داریم «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»؛ اگر آب نیست تیمم کنید، ولی بدانید آب آب است و این خاک پاک است؛ یعنی جنس ما فرق دارد. اگر در روایات داریم که آب امام است به خاطر این است که اصلا او منشأش آسمانی است و ولی فقیه منشأش زمینی است. خودمانی است. صعيد است منتها صعيد طيب است. این خاک پاک است و او اصلا مال آسمان است. یک جور دیگر است. کسی این را با آن اشتباه نکند! فکر نکند که آقای خامنه‌ای را که ضرب در صد کنیم می‌شود امام زمان! حضرت چیز دیگری است! آقای خامنه‌ای ضرب در ده میلیاردش هم نمی‌شود امام زمان! این خاک پاک است و او «انزل من السماء ماء» است، منتها «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»

شما نمی‌توانید بگویید: چون آب نیست پس من نماز نمی‌خوانم! خاک به عنوان حکم ثانوی اضطراری قابل قبول است، منتها باید دقت کنیم و توجه داشته باشیم که برویم دنبال آب! جستجو بکنیم و کار را به دست آب بدهیم، کار دست خاک نماند. آن نقطه‌ی رهایی و حکم اولی آب است. ولی این خاک به جهت ذهنی این فضا را تولید می‌کند که انگار این را که «ولی جامعه» هیچ خطایی نمی‌کند را از ذهن می‌زداید.

من از داماد آقا پرسیده بودم که آیا آقا قبول می‌کنند که اشتباه ممکن است؟ گفتند: بله! من هم آدم هستم و اشتباه می‌کنم - منتها گفتند - هر که تضرعش بیشتر باشد، خدا دست او را می‌گیرد. اگر کسی بخواهد برای خدا عمل کند، خدا دست او را می‌گیرد و اگر «ولی جامعه» اهل عدالت در سطح خودش باشد، طبیعتاً خدا دست ولی جامعه را بیشتر می‌گیرد. این قاعده کلی هم هست که هر که به خدا امیدوار باشد و به خدا توکل کند، خدا دست او را می‌گیرد و او را کفالت می‌کند. ولی این که بعضی برای ولایت بحث عصمت را طرح می‌کنند و یک دوره‌ای هم بر این امر اصرار داشتند که یک نوع عصمتی برای آقا اثبات بکنند، یک گزارشی پیش ایشان رفت که فلانی و فلانی دارند این بحث را مطرح می‌کنند و من نتیجه را پرسیدم گفتند: آقا خیلی ناراحت شدند! شما شاید یادتان نباشد، ولی در منا بر یک نوع عصمتی را برای آقا درست کردند و گزارش که خدمت آقا رسید ایشان خیلی ناراحت شدند.

آیه ۴۳ نشان می‌دهد که افراد غیر از این که نسبت به اصول مکلفانند، نسبت به فروع هم مکلفانند. پس از این که می‌گوید: ایمان بیاورید، می‌خواهد بگوید وارد جریان حکومت بشوید. این «اقیموا الصلوه واتوا الزکوه» را به چه کسانی دارد می‌گوید؟ به بنی اسرائیل! پس معلوم است که این‌ها نسبت به فروع هم مکلفانند. اول ایمان بیاورند و بعد در فروع وارد بشوند.

جنگ و تحریم و تبعید، نتیجه قائل بودن به حاکمیت خداوند

انگار دارد این مطلب در سوره حج خلاصه می‌شود. آیه ۳۹ را ببینید!

«أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا»؛ به واسطه این که به این‌ها ظلم شده، به این‌ها اذن در قتال داده شده که بروند بجنگند «وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» چه کسانی؟ «الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ»؛ به خاطر این که این‌ها گفتند پروردگار ما خداست از دیارشان (مکه) اخراج شدند. (این آیات از اولین آیات مدنی است) «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»؛ اگر دفع نمی‌کرد یکسری را به یکسری دیگر اسم خدا را برمی‌داشتند؛ کلاً این‌ها مراکز دینی هستند و اگر دفاع رزمی نبود دین نبود. دین را از مقوله دفاع خارج نکنید. بازگشت جنگ و قتال هم به دفاع است. نه فکر کنید این‌ها با مسجد مشکل دارند! این‌ها با خدا و هر آن چه حاکمیت خدا باشد مشکل

دارند، البته با کنیسه‌ای که خودش ملعبه‌ای دست آن‌هاست مشکل ندارند، ولی حتی با کنیسه‌ای که بخواهد حاکمیت خدا را پیاده کند مشکل دارند. این که می‌بینید دشمنان خدا با این مراکز مشکل ندارند پس معلوم است این کنیسه و کلیساها، واقعاً کنیسه و کلیسا نیست! و این‌ها آن کارکردی را که باید داشته باشند ندارند؛ مثلاً اگر در دانشگاه‌های خارج از کشور رفته باشید دیدید یک Prayer moon دارند و همه از یهودی و مسیحی و مسلمان هستند. دشمن خدا خودش اتاق هم برای این‌ها درست می‌کند که شما بروید آن جا یکسری عبادت‌های فردی، یا اگر دردلی با خدا دارید، آن جا انجام بدهید.

ولی در این آیه بحث این است که این‌ها به خاطر چه چیزی اخراج شدند؟ به خاطر این که می‌گفتند: «رَبَّنَا اللَّهُ» و ربنا الله گفتن درگیری تولید می‌کند، اخراج از دیار درست می‌کند. می‌دانید چرا؟ چون «رَبَّنَا اللَّهُ» گفتن به گفتن که نیست! چون می‌گوید: دیگر مدیریت با تو نیست، مدیریت با خداست. ما دیگر زیر بار مدیریت تو نمی‌رویم. زیر بار مدیریتی می‌رویم که نشأت گرفته از مدیریت خدا باشد و این هم می‌شود جنگ، می‌شود اخراج از دیار، می‌شود شکنجه، می‌شود تحریم!

آیه را ببینید! ساده لوحی است که در برخورد با آیات، سیره و تاریخ اسلام که بگوییم: این‌ها چون نماز می‌خواندند و چون گفته بودند ما به این بت‌ها سجده نمی‌کنیم، درگیری عظیمی در مکه درست شد! واقعا ساده‌انگاری نسبت به حوادث تاریخ است که بگویند ما به این سنگ و چوب سجده نمی‌کنیم و بعد درگیری بشود! پس چرا الان این درگیری اتفاق نمی‌افتد؟! الان کسی به کسی کار ندارد! الان در دانشگاه‌های دنیا بروید می‌بینید بودایی، شینتو، مسلمان و مسیحی هست و همه هم دارند کار خودشان را می‌کنند و هیچ کس هم با هیچ کس درگیری ندارد، حتی آن دولت هم با این‌ها درگیری ندارد. این‌ها هم با دولت درگیر نیستند. همه چیز دارد خوب پیش می‌رود، حتی دولت پول این عبادات را هم می‌دهد و امکانات برایشان درست می‌کند.

تئوری‌های اقتصادی اسلام و برآشتن فراغه

همه این‌ها هم به خاطر این است که ما نفهمیدیم «ربنا الله» چیست؟! نفهمیدم کارکرد آن مسجد چیست؟! و این که کارکرد عبادتگاه‌ها کجاست؟ قرار است چه کار بکنند؟

تا این‌ها گفتند «رَبُّنَا اللَّهُ»، بیرون ریختندشان و جنگ و درگیری، پس معلوم است که بحث بر سر نوع مدیریت بوده و این‌که حرف چه کسی بالا باشد؟! فرعون دیوانه نبوده که بگوید من خالق شما هستم و شما را آفریده‌ام! بعد همه هم قبول بکنند! او می‌گوید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴)؛ یعنی همه برنامه بدهند اشکالی ندارد! شما برنامه خودتان را داشته باشید! شما یهودی‌ها برنامه خودتان را داشته باشید، ولی push (کلید و دکمه) برنامه بالا دست من! برنامه کلی حاکمیتی را من می‌دهم. شما برنامه خودتان را داشته باشید، ولی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»؛ push برنامه را من می‌دهم. آن چیزهایی که می‌خواهد شما را به هم وصل بکند که آن برنامه حاکمیتی است و این‌که این جامعه چه جوری باید اداره بشود؟ روابطش با دیگران باید چه جوری باشد؟ این‌ها مدیریتش با من! وگرنه این پایین می‌خواهی نماز بخوانی بخوان! می‌خواهی میهمانان را این جوری دعوت کنی بکن! من به این‌ها کاری ندارم، این بالا دست من باشد! فرعون بحثش همین بوده و فرعون‌های حالا هم بحثشان همین است. نمی‌خواهد در جزئیات دخالت کند، ولی آن بالا را دست خودشان می‌گیرند و می‌گویند «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» نه «أنا خالقکم الاعلی»! این‌ها دیوانه که نبودند!

بعضی مجموعه جریان بت‌پرستی را به صورت آدم‌های داغان ضایع نگاه می‌کنند که این‌ها آدم‌های نفهمی هستند که می‌گفتند این چوب‌ها ما را آفریده! در صورتی که جریان بت‌پرستی این نبوده. مگر این‌ها عقل نداشتند؟! خادمان معابد که خودشان این جریان‌ها را هدایت می‌کردند، همین ملاء بودند که با حاکمان ارتباط داشتند و مترفین که شبکه‌های اقتصادی بودند و با هم جامعه را اداره می‌کردند. داستان این بوده و مشکل هم همین بوده، نه این‌که کسی می‌خواست خالقیت خودش را به رخ بکشد. شبکه ملاء و مترف با معابد با هم هماهنگ بوده‌اند، پس وقتی انگشت می‌کنی در قضیه بت‌پرستی، داری نظام حاکمیتی یک عده را به هم می‌ریزی؛ مثل این‌که یک نفر انگشت بکند در سازمان مدیریت! الان شما کل نظام شبکه را داری به هم می‌ریزی! فرض کنید در یک تئوری یک نفر بگوید: ما الان سازمان امور مالیاتی نداریم، جمع‌آوری زکوات داریم! ببینید چه حرف‌هایی درست می‌شود! بعد می‌پرسند: جمع‌آوری زکوات دست چه کسی است؟ می‌گویید: در دست ولی مسلمین! براساس «خُدْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ» (توبه: ۱۰۳) بعد ببینید این حرف چه تبعاتی دارد! یعنی یک دولتی می‌خواهد بودجه‌اش را با مالیات ببندد، یکهو می‌بیند آن نظام

مالیاتی را نداریم، این جمع‌آوری زکوات را داریم که دست یک کس دیگر است! این جاهاست که همه چیز به هم می‌ریزد! اصلاً این که می‌بینید بحث خمس و زکات در دوره ائمه که آن‌ها مسئولیت این قضیه را داشتند، اینقدر حساسیت ایجاد می‌کرد! چون می‌دیدند امام دارد اقتصاد جامعه را می‌کشانند در یک شبکه‌ی زیرزمینی! و دارد اکیپ خودش را تأمین مالی می‌کند، آن‌هم با یک سیستم اعتقادی! خوب معلوم است که برای امام حرف درست می‌کنند!

الان سیستم اعتقادی یعنی این که یک محرم و صفر در مملکت می‌گذرد و اگر به دولتی بگویید یک روز آن را تأمین مالی بکن، کادر اجرایی آن را هم فراهم کن و برگزار کن! ببینید آیا می‌تواند یا نه؟! قطعاً نمی‌تواند، ولی وقتی کار به شکل اعتقادی و مردمی در می‌آید، ببینید ۶۰ روز این مردم چه می‌کنند! لذا دولت حاکم می‌بیند امام معصوم دارد یک شبکه خاص درست می‌کند با منابع مالی و تازه با رنگ و بوی اعتقادی! خوب طبیعی است که برایش حساسیت ایجاد می‌شود.

می‌خواهم بگویم وقتی برنامه‌ها برنامه‌های دینی بشود، حاکمان حساسیت پیدا خواهند کرد. حالا شما همین جمع‌آوری زکوات را بروید در سوئیس بگویید، بعد می‌پرسند یعنی دست چه کسی است؟ می‌گوییم دست آقای خامنه‌ای! بعد ببینید چه اتفاقی می‌افتد؟! وای به حال آن موقعی که این تئوری یک سیستم اجرائی بشود! مثلاً یک سیستم زیرزمینی در سوئیس راه بیندازیم به عنوان جمع‌آوری زکوات! این‌ها می‌شود «رَبَّنَا اللَّهُ» و نتیجه‌اش این می‌شود که می‌گویند: خوش آمدی! برو بیرون! نتیجه‌اش می‌شود جنگ و اخراج و درگیری! و لذا آیه می‌گوید «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِمُ ظُلْمًا»؛ اگر می‌خواهی حکومت تشکیل بدهی برو برای خودت حکومت تشکیل بده! و می‌شود جنگ و تئوری‌های خودت و بحث ظالم و مظلوم و این که چرا ما را اخراج کردی؟! و پول ما را بده! و حق ما را خوردی! و چرا ظلم می‌کنی؟! و استکبارستیزی و این مجموعه از حرف‌ها و این که «وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدٍ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» (حج: ۴۰)؛ مساجدی که ذکر الله کثیر در آن بشود و این مال مؤمنان است و گرنه اگر ذکر الله قلیل باشد این مال منافقین است. و این ذکر الله کثیر می‌شود جریان اسلامی و گرنه مصادیق «وَأَلَّا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء: ۱۴۲)، را خدا به این نمازهایی که در مساجد این مدلی و با این زمینه‌ها خوانده می‌شود اطلاق می‌کند. این که ذکر خدا کثیراً نیست!

چطور است که اگر خدا حرف بزند در این که صبح بلند شو دو رکعت نماز بخوان! می‌گویی: چشم! ولی وقتی بگویند برو با آن‌ها بجنگ بگویی: این نه! چرا آن آره و این نه؟! قرآن می‌گوید جریانات امانات را به دست ولایت بسپار تا حاکمیت تشکیل بشود و تو می‌گویی: این‌ها نه! پس شما داری قلبی از بحث‌های خدا را دنبال می‌کنی که شده نماز و روزه و همه این‌ها و یک کثیری از بحث‌های خدا را ول کردی! در صورتی که در پرتو این کثیر است که آن قلیل‌ها هم اتفاق می‌افتد و گرنه، نه جرأت داری حدود را اجرا کنی و نه قصاص! نه دیات می‌توانی داشته باشی! نه می‌توانی با کسی بجنگی و نه می‌توانی از منافعت دفاع کنی! هیچ کار نمی‌توانی بکنی! مسئله‌ی حکومت این است.

در ادامه آیه ۴۰ سوره حج دارد: «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ این که نصر خدا می‌رسد. به کانتکس‌های این آیات دقت کنید! این را بی‌قاعده به هر چیزی نزنید! «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»؛ کسی که خدا را کمک بکند و معلوم است که دارد وارد این پروسه‌ها می‌شود، خدا به این آدم‌ها کمک می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ خدا در این جا با عنوان قوی عزیز وارد صحنه می‌شود. شما فقط بیا پای صحنه! یک خرده بجنب!

همه این‌ها برای چیست؟ برای این است که معلوم است شما می‌خواهید حکومت تشکیل بدهید! و در آیه بعد دارد: «الَّذِينَ إِِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج: ۴۱) «الَّذِينَ إِِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ کسانی که این مکنت و این امکان را در زمین پیدا می‌کنند که جامعه‌شان را بسازند، ۴ تا کار می‌کنند و این ۴ تا کار این است: «۱- أَقَامُوا الصَّلَاةَ ۲- وَآتَوُا الزَّكَاةَ ۳- وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ ۴- وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»

بحث امر به معروف و نهی از منکر خودش فرع بر معروف و منکر است؛ به عبارتی این کار سوم و چهارم حاشیه‌ی دوتا کار اول است. چرا؟ چون اول معروف و منکر باید شناخته شود و اجرایی شود. این امر به معروف و نهی از منکر در این بحث «اوامر ارشادی» هستند، نه «امر مولوی».

امر ارشادی؛ مثل این که در اصول گفته‌اند: کاری مثل صدق حسن است و کاری مثل کذب قبیح است. یک حسن و قبح دیگری هم داریم و آن فرع بر این است که شما امتثال کنید؛ مثلاً گفته‌اند نماز بخوانید.

این جووری نیست که شما که نماز می‌خوانید، هم دارید یک کار خوب انجام می‌دهید و هم چون امثال می‌کنید دارید یک کار خوب دیگری هم انجام می‌دهید! این فرع همان است و شما ده تا کار خوب که انجام نمی‌دهید! اصلاً چرا می‌گویند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» یک امر ارشادی است؟ به خاطر این که «اطیعوا» یعنی این کاری را که می‌گویند بروید انجام بدهید! و خود این «اطیعوا» یک ثواب مجدد ندارد. الان پیغمبر به شما می‌گوید نماز بخوانید، آیا الان دو تا کار انجام دادید، پس دو تا خیر به شما می‌رسد؟ یکی این که نماز خواندید و یکی این که حرف پیغمبر را گوش کردید؟ نه! این جووری نیست. این که حرف پیغمبر را گوش کردید، یک امر تبعی و ارشادی است، اما در این جا امر به معروف و نهی از منکر فرع بر خود معروف و منکر است. بعد می‌گویند برای پایداری این معروف امر به معروف و نهی از منکر بکنید؛ یعنی اول دو پایه معروف و منکر را می‌گذارند، بعد دو چیز دیگر درست کردند به عنوان تبع تا آن پایه را حفظ کنید! لذا اگر امر به معروف و نهی از منکر را کنار بگذارید، دو پایه‌ی اساسی آن، «۱- أَقَامُوا الصَّلَاةَ ۲- وَآتَوُا الزَّكَاةَ» است.

حالا سؤال جدی از این جا شروع می‌شود که «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ»؛ آیا منظور این است که کسانی که امکان این را پیدا می‌کنند و حکومت تشکیل می‌دهند، نماز می‌خوانند؟ معلوم است که این نیست، پس معلوم است اقامه صلات این نیست! اقامه صلات که نماز خواندن نیست! این یک شایعه است که اقامه صلات یعنی نماز خواندن! قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ»، این معلوم است اشاره به چیز دیگری است که باید این را باز کنیم، چه در بحث نماز، چه در بحث زکات.

در بحث زکات این نکته قابل دقت است که در متفاهم ما مذهبی‌ها خمس مهم است یا زکات؟ ولی در قرآن زکات مهم است. این گیر روشی ماست. شما تقریباً صفحه‌ای را در قرآن نمی‌توانید پیدا کنید که دستور به زکات نداشته باشد، در صورتی که الان متفاهم متشرعین این است که خمس به آن‌ها واجب است نه زکات!

(سؤال) ج: اصلا خمس زیر مجموعه زکات نیست و احکامش هم با هم متفاوت است، مگر زکات بالمعنی الاعم.

(سؤال) ج: مثل این است که ما یک اقام الصلوه بالمعنی الاعم بگوییم، ولی همین در قالب نماز و مسجد اجرا می‌شود. این نیست که بگوییم اقام الصلوه؛ یعنی یک کار عجیب و غریب! خمس هم در قالب زکات است.

ما باید این مشکل را به جد حل بکنیم. ما در روایات باب زکات این را داریم که «خدا زکات را قرار داده است، این قدر که تمام فقر فقرا را پوشش می‌دهد و اگر خدا می‌دانست که پوشش نمی‌دهد «[لَزَادَ عَلٰی ذٰلِكَ](#)»؛ خدا زکات را زیاد می‌کرد»، پس معلوم است که خدا می‌داند که زکات جوری است که پوشش می‌دهد، ولی امروزه زکات فقر را پوشش نمی‌دهد! و این اشکال وارد است که یعنی چه که خدا یک چیزی گفته و براساس آن پارامترهای اقتصادی را بنا کرده که قبلا بیشتر مبتلابه بوده و الان مبتلابه نیست! و الان یکسری کشورها هستند که دامدارند و بدبخت! آیا امروزه حکم زکات این کشش را ندارد، یا دارد؟ بحث «نقدین» (طلا و نقره) در زکات بحث مهمی است و این نقدین پول رایج آن موقع بوده. آن زمان که اسکناس نبوده! اما جالب است که امروزه به آن کسی که کشمش دارد، اگر به یک حد نصابی برسد زکات تعلق می‌گیرد ولی به حساب‌های بانکی تلمبار شده زکات تعلق نمی‌گیرد! به کسی که چند تا برج در زعفرانیه به عنوان سرمایه نگه داشته زکات نمی‌خورد! در حالی که این‌ها نقدین و پول‌های اوست که این جوری ذخیره کرده.

بعد ما می‌گوییم ببین این خارجی‌ها چه جوری زندگی می‌کنند! بنده خدا! این خارجی‌ها روی سرمایه‌هایشان دارند مالیات می‌دهند.

(سؤال) ج: قبلا با ملک چنین برخوردی نمی‌شده که امروز دارد برخورد می‌شود. آن موقع طرف داشته در ملک خودش کار می‌کرده و مثل امروز نبوده که طرف برای خودش مثلا در مدینه ده تا خانه داشته باشد! معمولا یک خانه داشتند و یک کشاورزی و دامداری مفصل که زکات هم به آن تعلق می‌گرفته، یا ثروت‌هایی داشتند که طلا و نقره بوده. در آن زمان سرمایه را نمی‌انداختند توی ملک و املاک و بورس! هرچقدر پولدار

هم که بودند یا اکتناز می‌کردند، و به عنوان طلا و نقره در خمره‌هایی نگه می‌داشتند، یا زمین‌های کشاورزی بزرگ راه می‌انداختند و طبیعتاً به آن‌ها زکات تعلق می‌گرفت.

الان این‌ها یک بحث جدی مالی در دین را می‌طلبد. به هر جهت ماییم و قرآن! الان مسئله خمس به یک اشاره‌ای از قرآن در می‌آید که اگر روایتی در ذیل آن نبود، کسی نمی‌توانست آن را در بیاورد؛ یعنی از آیه «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ» (انفال: ۴۱) خمس در بیاورد! بلکه به اشارت روایات درآمده! و این قابل مقایسه نیست با زکاتی که در قرآن موج می‌زند و روایاتی که ذیل این آیات آمده که دارد: این زکات همه فقرا را پوشش می‌دهد و اگر خدا می‌دانست پوشش نمی‌دهد به آن اضافه می‌کرد.

البته چالش‌های دیگری در این زمینه باید حل بشود که یکی از آن‌ها این است که در این مملکت اسلامی مردم چند نوع باید مالیات بدهند؟! آیا هم باید ضرائب اسلامی را بدهند و هم ضرائب مالیاتی؟! داریم که طرف از بیت المال مسلمین می‌تواند پول بگیرد زن بگیرد. روایت است که امیرالمؤمنین جوان عزیزی که با خودش کار بد می‌کند را کتک می‌زند «و زَوْجَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ الْمَسْلُومِينَ»؛ یعنی تا این جاها را باید پوشش بدهد و این‌ها از زکات در می‌آید. الان ۲۵۰ هزار میلیارد فرار مالیاتی داریم. آن کارمند دارد مالیات می‌دهد، ولی آن مَلَّاك مالیات نمی‌دهد!

این بحث را هم که درست بکنیم باز یک بحث چالشی دیگر به وجود می‌آید که آیا دولت ضرائب اسلامی را باید بگیرد یا ضرائب اسلامی؟

لذا از زیر بار این بحث‌های قرآنی الکی فرار نکنیم! بگوییم تا اطلاع ثانوی نمی‌دانیم! بعضی تا می‌رسند به آیه زکات می‌گویند: «حاج آقا این چیه در قرآن؟! این مال آن موقع‌ها بوده! یعنی قائلند قرآن روی چیزی بسته که کلاً مال آن موقع‌ها بوده!»

پس بفرمایید الان ما چه کار کنیم؟ در صورتی که دینی که نتواند اقتصاد خودش را تبیین کند، یکی از ارکان آن زمین خورده! بعضی می‌گویند: «دین اصلاً به اقتصاد کار ندارد!» خوب این از نفهمی توست که فکر می‌کنی دین به اقتصاد کار ندارد، در صورتی که دین بسیاری از پایه‌هایش را روی اقتصاد بسته، آن وقت شما بروید قانون‌های جهانی را ادیت کنید و بیاورید! یا ببینید در دنیا چه کار می‌کنند، همان کار را بکنید!

این از نفهمی ماست که فکر می‌کنیم دین یکسری دستورات اخلاقی است، و در مورد اقتصاد نه دستور دارد و نه راهکار! وقتی هم به زکات برمی‌خوریم می‌گوییم: این‌ها که مال آن موقع‌هاست! این جور جواب ندهید! فو‌قش بگو‌ید ما نمی‌دانیم!

جا دارد که فریاد بزنیم که ای ملت! چرا خمس در رأس کارهای مسلمین و شیعیان قرار گرفته و زکات شده یک چیز حاشیه‌ای؟! بعد ببینید این‌همه مال زکات‌نداده و مال حرام چه بلایی سر ملت در می‌آورد! این‌همه گندم‌های زکات‌نداده، اموال زکات‌نداده، مال‌هایی که دست ماست و زکات آن را نمی‌دهیم! در صورتی که الان می‌گویند زکات فقط به سکه طلا تعلق می‌گیرد! طرف سکه را تبدیل به شمش می‌کند، دیگر به آن زکات تعلق نمی‌گیرد! یا وقتی تبدیل به گردنبند می‌کند، دیگر تعلق نمی‌گیرد! یعنی یک فرارهای زکاتی داریم در حد لالیگا^۲ که می‌بینی با یک پیچ از زکوات فرار می‌کند؛ فرار مالیاتی از دست خدا! اگر واقعا زکاتی در این اموال مردم باشد و مردم ندهند، این مال‌های حرام و مشتبه زندگی‌ها را به هم می‌ریزد! این‌ها قابل دقت است.

صلوات!

^۱ . اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِمُرِهِمْ مَلَائِكًا، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَآكًا. فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ. وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ. فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ. وَ نَطَقَ بِالسِّنِّتِيهِمْ؛ شیطان را پشتوانه خود گرفتند و او از آنان دام‌ها بافت، در سینه‌هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می‌دیدند، شیطان بدیشان می‌نمود و آنچه می‌گفتند سخن او بود.

^۲ . لالیگا یکی از محبوب‌ترین لیگ‌های ورزش‌های حرفه‌ای در دنیاست. مثلا در حد تیم ملی!